



قصه‌ی آیه‌ها

صبح پیروزی

یک روز مردی دوان دوان پیش پیامبر اکرم **صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ** آمد و با ناراحتی گفت: عده‌ای از دشمنان در بیابان‌های اطراف مدینه جمع شده‌اند و می‌خواهند به مدینه حمله کنند. پیامبر اکرم به مسجد رفتند و این موضوع را به مردم گفتند. عده‌ای از مسلمانان برای دفاع آماده شدند و به سوی دشمن حرکت کردند، ولی نتوانستند آن‌ها را شکست دهند و پس از چند روز به مدینه بازگشتند.

مسلمانان چند بار دیگر هم به جنگ با دشمن رفتند، اما پیروز نشدند؛ تا این که پیامبر از حضرت **علی عَلَيْهِ السَّلَام** خواستند که با سپاهی به جنگ دشمن بروند.

حضرت علی عَلَیْهِ السَّلَام و گروهی از مسلمانان با سختی‌های فراوان خود را به دشمن رساندند، با آن‌ها شجاعانه جنگیدند و با یاری خدا پیروز شدند.

پیامبر در مدینه منتظر سپاه اسلام بودند که ناگهان فرشته‌ی وحی به سوی ایشان آمد و سوره‌ی عادیات را این گونه بر پیامبر خواند: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ، وَالْعٰدِیٰتِ ضَبْحًا... خداوند با فرستادن این سوره به پیامبر اکرم خبر داد که سپاه حضرت علی پیروز شده است.

پیامبر با شادی خبر پیروزی را
به مسلمانان دادند و همه خوشحال
شدند. وقتی سپاهیان اسلام به مدینه
برگشتند، پیامبر اکرم به استقبال آن‌ها
رفتند و با خوشحالی به حضرت علی
گفتند:
«خداوند و پیامبرش از تو راضی
هستند.»

